



## پیر برنا، رند فرزانه

# دکتر محمد پاکروان

## از مفاخر عصر ما بود

وز شمار خرد هزاران بیش

از شمار دو چشم یک تن کم،

### از: سیفی شرقی

از زمانی که به کلاس دکتر محمد پاکروان راه یافتم با ایشان آشنا شدم، آشنایی که به دوستی بدل شد، دوستی و مهری که با گذشت زمان جز بر ژرفای آن نیفزود؛ آنچه بر ما می‌رود ارادت اوست. حضور مهرآمیز و محضرگرم و صمیمی ایشان از همان نخستین دیدار چنان تأثیری فراموش‌نشدنی بر مخاطب می‌گذاشت که مجذوب و شیفته‌اش می‌کرد. بر همین روال قریب به چهل سال است که شاگردان کلاس از لحظات ناب و نایاب حظ و حضور بهره برده‌اند. از استادمان دکتر محمد پاکروان هر چه بنویسم همچنان کم است و کاستی بسیار دارد. از سجایای اخلاقی - روحیات و افکار آن عالیقدر بسیار گفته‌اند و خواهند گفت و من تنها به گوشه‌ای از آنچه در طی این سنوات در محضرشان دریافته‌ام، بسنده می‌کنم.



دکتر پاکروان خوش‌محضر بود، هم خودت و هم نظریاتت را پذیرا می‌شد، هرگز به دانش و معلومات خویش

### دکتر محمد پاکروان و استاد زمان زمانی (عکس اهدایی سیفی شرقی)



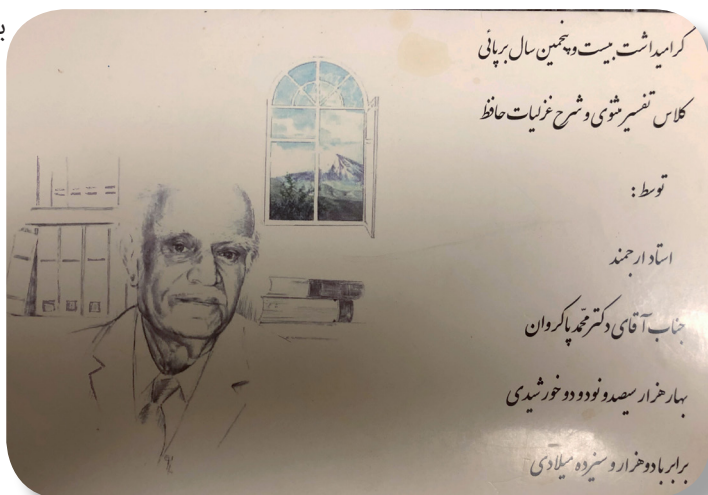
فخر نفروخت، در نهایت اعتدال و فروتنی زیست. فارغ از دانش و فرزاندگی، منش شخصیتی و اخلاقی دکتر قابل ذکر و ستایش است زیرا که سلوک فکری ایشان نیز بر همین اساس استوار بود، هیچ گاه مُریدبازی و مُریدپروری نکرد، هر چند برخی از شاگردانش مُصرّ بودند.

از جلسه اول حضور در کلاس دریافتم که ایشان آنچه را که می‌دانند در طبق اخلاص نهاده و بی‌هیچ کم و کاستی در اختیار شاگردان قرار می‌دهند. کلاسی که همواره بدون دریافت شهریه و موجب به رایگان برگزار می‌شد نه تنها «بی‌مزد بود و منت» بلکه همه نشانی از کرامت انسانی استاد داشت و ایشان تا دم آخر و پیش از عارضه قلبی و بستری شدن، بدون وقفه هرگز کلاس‌های پنجشنبه شب را به محاق تعطیل دچار نکرد و همواره استمرار آن را دنبال نمود.

دکتر پاکروان انسانی نجیب، با وقار، محجوب، منبع الطبع و کم حرف بود. همواره منظم و آراسته، زیبا و برازنده، به دور از تظاهر و تکلف بود، هنر زیستن را آموخته بود و سعی می‌کرد به خوشبختی خود و جامعه‌اش جامعه عمل بپوشاند. زندگی و مرگ را همواره آسان می‌گرفت زیرا که به کرات در سخنان خویش بدان اشارت داشت؛ کمتر غم دنیا می‌خورد.

وسعت نظر، بینش و ذوقی سلیم داشت که کمتر می‌توان در محدوده استادانی از این رقم سراغ نمود، وی صاحب‌نظری صاحب‌دل بود. استادمان ترکیبی والا از معرفت، دانش، تجربه، عرفان، و انسانیت بود، مردی

بی‌همتا، مهربان، آزاده و در نهایت شخصیتی که معنا و مفهوم «رند» حافظ را به اخص و مفهوم صادق کلام، ارزنده و براننده این اعتبار می‌نمود. وی درخت پُرباری در عرصه فرهنگ و ادب در حوزه زبان پارسی بود. چون حافظ «رند» و چون مولانا عارفی تمام‌عیار بود. زیرا که از وارستگی به رستگاری رسیده بود.



در بدو حضور در کلاس‌های دکتر پاکروان پیرامون حکایات تر مثنوی و شرح غزلیات خواجه شیراز دریافتیم که به مرور ایام دامنه‌ی اطلاعات و آگاهی‌های من و شاگردان رو به فزونی می‌گذارد، چنانچه در ارائه جملات و نظریات شخصی از عبارت و معانی و توصیه‌های ارزشمند استاد بهره می‌بردیم که این نشان از نفوذ و تأثیر تدریس استاد داشت. آنچه را که استاد طی چندین دهه بدان اشاره و تأکید داشت مطالب و پیام بزرگان ادب بود که به استناد دریافت از فرازهایی از توصیه حضرت مولانا یا حضرت حافظ به گونه‌ای مطلوب و همه‌فهم عنوان و بازگو می‌نمودند.

کوشش استاد طی این زمان طولانی و بدون وقفه آن بود که فلسفه عرفانی و عرفان ایرانی را به زبان ساده و روان به شاگردان خود منتقل کنند. سلسله‌مراتب عشق و سلوک را ضمن معرفی و بررسی وقایع تاریخی در گذشته و حال زمینه را به گونه‌ای فراهم می‌آورد که همگان از هر طبقه و موقعیت اجتماعی - تحصیلی - سنی با هر کیش و آئینی - با هر ایده و نظریه متفاوت قادر به دریافت پیام و نهایتاً با به‌کارگیری و بهره‌وری از آن توصیه در زندگی روزمره خویش از رفاه و آسایش بهتری برخوردار شوند.

دکتر پاکروان «مولوی» را اوج تکامل سنتی و عرفانی ایرانی می‌خواند که از رشته تفکر و گستره فکری و اندیشه‌های حلاج - بایزید - سهروردی - سنائی - عطار سرچشمه گرفته با تأکید بر داستان‌های دفاتر شش‌گانه مثنوی در عصاره تفکر عرفانی وی متجلی می‌گردد و دکتر می‌کوشید که پنجره‌ای بگشاید به عشق، دوستی و مهر به دور از کینه و عداوت و راهی به سوی عالم عرفان و اشراق.

با تفسیر شرح غزلیات حافظ شاگردانش را با تجربه‌ی عشق و دلدادگی، از شب هجران و ایام فراق و جذبۀ عشق همراه با نازک‌اندیشی و ظرافت طبع و تمایل به زیباشناسی تا روز وصل و جذبۀ شوق رهنمون می‌شد. تفسیر غزل‌های خواجه شیراز را به روانی و با آسودگی خاطر بیان می‌نمود و موجب می‌شد که شنونده نیز به مراقبه و اندیشه بپردازد - یافته‌ها را ارزیابی و نتیجه مناسب را به کار بندد.

دکتر پاکروان ضمن تفسیر اشعار شاعران دیرین و کهن به شاعران معاصر و مدرن نیز اقبال داشت، به همان اندازه که به اشعار حافظ، سعدی، خیام، نظامی و دیگر ستارگان آسمان ادب ایران می‌پرداخت، اشعار نوین

شاعران معاصر را نیز ارج می‌نهاد و بدان اشراف کامل داشت. زیرا که اشعار نیما - فروغ فرخزاد - سهراب سپهری - هوشنگ ابتهاج - فریدون مشیری و دیگرانی را که به تحول شعر فارسی پرداختند، دلخوش داشت و آثار آنان را نیز به بهترین نحو تفسیر و تعبیر می‌نمود. بارها شعر فروغ و سهراب سپهری را مسحورکننده، پُر محتوا و عرفانی توصیف می‌کرد.

رویکرد دکتر پاکروان تنها به فرهنگ و هنر - و شعر و ادبیات محدود نمی‌شد، چه بسا بارها ایشان مطالب و آرایه‌ها را از منظر شیمی و فیزیک و یا حتی ستاره‌شناسی و یا سایر علوم بررسی و ارائه نمودند زیرا که به سایر علوم نیز احاطه داشتند.

دکتر پاکروان به خدای واحد، به چشم نیکویی و مهربانی مطلق می‌نگریست، ادیان ابراهیمی را احترام داشت و هرگز نفی نکرد بلکه همه را به ایمان به مرکز و ریشه‌ای مرتبط می‌دانست و بر این باور بود که خدای ما ایرانی‌ها، چون خداوند مولانا، خیام، حافظ و فردوسی و دیگر اسطوره‌ها، خداوند خوبی‌هاست و او خوبی مطلق و زیبایی محض است.

استاد نه شرق‌زده و نه غرب‌زده بود، وی از مصادیق بارز و شایسته روشنفکران بی‌ادعای ما در طی قرون و اعصار خواهد بود. سنت و تجدد را به خوبی می‌شناخت و در ساحت هر دو عرصه به خوبی و با درایت و دانشی در خور کسب کرده بود. علم و دانش خویش را در جهت ساختن و پرداختن، ترمیم و التیام جامعه به کار می‌گرفت زیرا که با ستیهندگی و ویرانگری میانه‌ای نداشت.

در دنیای تلخ و عبوسی که ما مردم، بی‌لبخند زندگی می‌کنیم وجود دکتر پاکروان با آن سبکرویی و روشن‌بینی، با آن لطافت نظر و سعه‌صدر همواره چون هوایی زلال و روح‌پور ما ارادتمندانش را به سکون و آرامش و خوشدلی رهنمون می‌شد که این وجه والا و ارزشمند برای ارادتمندانش مغتنم و دلخواه می‌نمود.

◆ ما شاگردان و ارادتمندان استاد پاکروان اندوهگینیم زیرا که دکتر پاکروان در شب‌های پنجشنبه دیگر شمع نخواهد افروخت، عود نخواهد سوزاند، حافظ و مولانا نخواهد خواند، با وقار یک عارف، با اصالت یک عالم، بدون دستار و ریش و تسبیح، با ردایی فاخر و زیبا، چون نجیب‌زادگان پنجشنبه شب‌ها زندگی ما را روشن و تابناک خواهد کرد.

◆ ما شاگردان و ارادتمندان استاد پاکروان اندوهگینیم چرا که مرگ این قدر بی‌رحم و حزن‌انگیز است، و اینک ما بدون وجود روش و منش دکتر پاکروان چقدر مستمند و دردمند هستیم.

## فرصت دیدار استادمان نیز سپری شد تا نوبت من و ما کی برسد!

در این قحط سال فکر و ادب، در این ورطه هولناک گمراهی و گمنامی، ما ایرانیان به‌ویژه شاگردان و ارادتمندان دکتر پاکروان وجود لطیف انسانی آزاده را از دست دادیم که با روانی پاک و زلال در گستره نیم قرن مدام با دست و دلی بخشنده، چراغ معرفت را روشن و فیض مدام این الطاف و نعمت‌ها را بر جان سوخته‌ی شاگردانش فروبارید.

◆ ما شاگردان و ارادتمندان استاد پاکروان از نبود استادمان که اینک در سردی خاک خفته اندوهگین هستیم، ولی خوشوقتیم که اندیشه‌والای عرفانی‌اش را در جان یکایک ما به ودیعه‌ گذارده است

◆ باشد که ما نیز وصایا و آموزه‌های ایشان را به جان و دل به کار بندیم و همچنان با مهر و لطف او

نفس بکشیم. استاد هر چند که از دنیای پُر آشوب ما رخت بر بسته ولی همچنان غرق «آرامش و آسایش» است، آنچه را که همواره برای همگی ما و دیگران آرزو داشت و بر آن پای می فشرد.

## خجسته و مبارک باد نام او

◆ هرگز لحظات پر از خوشبختی ناگفتنی را که در محضر استاد پاکروان به من و دیگران ارزانی شده را فراموش نمی کنیم.

◆ ما دلتنگ دکتر پاکروان خواهیم ماند زیرا که او نه تنها دانشمندی فرزانه، بلکه انسانی گرم و مهربان بود. امید آن که فرزندان همچنان ردای فضل پدر را با سرافرازی و متانت بر دوش کشند.

## گفت و گوی

# سیفی شرقی با دکتر محمد پاکروان

## پیرامون زندگی و خدمات استاد

۶ نوامبر ۲۰۱۱ - برابر با آبان ۱۳۹۰ - لس آنجلس



## یادآوری:

طی سالیان گذشته گفت‌وگو با مشاهیر و نخبگان کشورمان همواره برایم یک دریغ و درد بزرگ برجای گذاشته و حسرتی که تا سالیان سال در جان و روانم ریشه می‌دواند. افسوس و دریغی به طول عمر این بزرگان و به گستره کوشش‌های ارزنده‌ای که ایشان در بالا بردن سطح دانش و آگاهی شهروندان همت گمارده‌اند که ما نه قدر دانستیم و نه ارجی برایشان قایل شدیم. گفت‌وگو با دکتر محمد پاکروان نیز از آن زمره گزارشاتی است که پس از اتمام مصاحبه در سال ۱۳۹۰ به درخواست دکتر از انتشار آن خودداری کردیم زیرا که دکتر پاکروان با خضوع و فروتنی زایدالوصفی که داشت زندگینامه و خدمات والای فرهنگی خویش را قابل نشر نمی‌دانست و اینک که دیگر دکتر در «عالم خاکی نمی‌آید به دست» این گفت‌وگو را منتشر می‌کنیم.

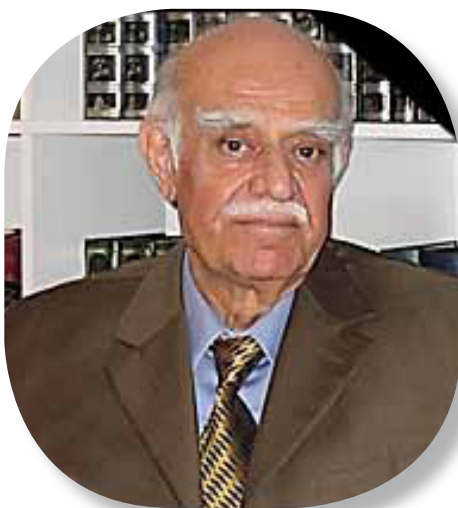
### سیفی شرقی: بدوآز تولد و دوران طفولیت و رشد و نوجوانی و محیط خانوادگی صحبت بفرمایید.

**دکتر پاکروان:** من در سال ۱۳۰۵ شمسی در شهر یزد در یک خانواده فرهنگی متولد شدم. روانشاد پدرم بنیانگذار مدرسه‌ای ابتدایی به نام (هدایت) بود که طی چهل سال متوالی مدیریت آن را بر عهده داشت. دایی‌ها - عموها، پسردایی‌ها و پسرعموها و بسیاری از منسوبین من فرهنگی بودند بنابراین ایام طفولیت را در یک چنین محیطی پرورش یافتیم. هنوز شش سالم تمام نشده بود که پدر مرا به همان «مدرسه هدایت» بردند و به خاطر دارم که فاصله مدرسه تا منزل ما نسبتاً طولانی بود و من با پدرم روزانه چهار مرتبه صبح‌ها از منزل به مدرسه و بالعکس و ظهرها نیز پس از مراجعت به خانه و صرف ناهار و بالأخره عصرها پس از تعطیل مدرسه این مسیر را پیاده طی می‌کردیم و این عادت مرضیه را از همان زمان دنبال کردم.

### س.ش: در آن زمان آیا فعالیت‌های ورزشی و فوق برنامه نیز وجود داشت؟

**م.پ:** بله در مدرسه فعالیت‌های زیادی وجود داشت که از هر لحاظ مرا سرگرم می‌کرد، به یاد می‌آورم که وزارت معارف (آموزش و پرورش امروزی) برنامه‌ای را تحت عنوان «پرورش افکار» به مدارس ابلاغ نموده بود و برای انجام این امر بعد از ظهر روزهای پنجشنبه هر هفته معلمان و شاگردان در یک‌جا روی نیمکت‌ها می‌نشستند و به سخنرانی‌ها گوش می‌سپردند. این سخنرانی‌ها یا به وسیله معلمان و یا توسط محصلین انجام می‌شد، تهیه سخنرانی‌های محصلین را بیشتر به عهده من واگذار کرده بودند یا من قبلاً مطالب را تهیه می‌کردم - در پشت تریبون درحضور معلمان و محصلین قرار می‌گرفت م مطالب را می‌خواندم و اجرا می‌کردم. از همان زمان عادت به سخنرانی و صحبت کردن در برابر جمع را فرا گرفتم.

پس از آن، برنامه پیشآهنگی به وجود آمد - این برنامه نیز در سرتاسر کشور و تمام مدارس به اجرا گذارده شده بود که چند سالی اجرا گردید - من هم یونیفورم پیشآهنگی می‌پوشیدم و در این فعالیت‌ها به طور گسترده شرکت می‌کردم - هم از این کار لذت می‌بردم و هم این که روش‌هایی



را آموختم که بعدها در طی زندگی برایم بسیار سودمند واقع شدند.

ذکر این نکته ضروریست که اجرای برنامه‌های پیش‌آهنگی که اصولاً برنامه‌هایی هدف‌دار بودند در زندگی شخص بسیار مفید واقع می‌شدند. در پایان دوره شش ساله ابتدایی و شرکت در امتحان سرتاسری به دریافت تصدیق این دوره با کسب نمراتی ممتاز نائل شدم و در سال ۱۳۱۶ به دبیرستان دارالفنون در تهران راه یافتم. دبیرستان‌های آن زمان دو دوره سیکل اول و دوم را شامل می‌شدند و هنوز در سال آخر سیکل دوم رشته‌های اختصاصی چون ادبی، ریاضی یا طبیعی

تشکیل نشده بود و بالطبع همه دانش‌آموزان به اخذ دیپلم عمومی متوسطه نائل می‌آمدند. من در سراسر دوره دبیرستان هم عشق به فراگیری رشته بیولوژی (زیست‌شناسی) را در دل می‌پروراندم و هم مشتاقانه چشم به سوی ادبیات فارسی داشتم.

س. ش: در این میان شوق به ادبیات فارسی را چگونه در خود یافتید؟

م. پ: به یاد می‌آورم که هر قطعه شعری را هر کجا که پیدا می‌کردم در دفترچه‌ای یادداشت کرده و آن را حفظ می‌کردم - در آن زمان شادروان دکتر محمود افشار مجله بسیار ارزشمندی را به نام «آینده» منتشر می‌کرد که من آن را مشترک شدم - آن را با لذت می‌خواندم و از مطالعه آن بسیار سود بردم. پس از آن که دوره دبیرستان به سر آمد، بر سر یک دو راهی قرار گرفتم؛ آیا به دانشکده علوم بروم و بیولوژی بخوانم یا به دانشکده ادبیات بروم و به آنچه که عشق می‌ورزیدم برسم. فرصت برای تصمیم‌گیری زیاد نبود و من در تردید زیاد قرار گرفته بودم، حالا همیشه به دوستانم توصیه می‌کنم که هنگام گرفتن تصمیم تردید به خود راه ندهند، زیرا چیز خوبی نیست، انسان را آزوده می‌کند. بالآخره تصمیم گرفتم که اول به دانشکده علوم بروم و بیولوژی بخوانم و سپس به ادبیات پردازم. علت اتخاذ این تصمیم آن بود که کتاب‌های ادبی در کتابخانه‌های مربوطه در دسترس ما بود اما آزمایشگاه‌های دانشکده علوم دور از دسترس هستند، بنابراین در سال ۱۳۲۳ پس از ورود به دانشکده علوم: فراگیری بیولوژی را با عشق و لذت گذراندم زیرا که تمام دروس بیولوژی را که استادان مطرح می‌کردند با اشتیاق دنبال می‌کردم.

س. ش: نحوه تدریس و وضع آموزش عالی چگونه بود و زمان تحصیل چه سالی بود؟

م. پ: استادان ما همه تحصیل‌کردگان اروپا بودند که جزو سری اول دانشجویان اعزامی به خارج به حساب می‌آمدند و همگی متبحر و کارآزموده بودند. پس از آن که در سال ۱۳۲۷ خورشیدی موفق

به اخذ لیسانس ازدانشکده علوم شدم، به استخدام دولت درآمده و به سمت دبیر دبیرستان‌های تهران مشغول به کار شدم.

دیر زمانی از تدریس من در دبیرستان نگذشته بود که فوق لیسانس علوم طبیعی رادر سال ۱۳۲۹ به دست آوردم و یک‌سال بعد به سمت ریاست دبیرستان جم برگزیده شدم. این انتصاب برای من تعجب‌آور بود زیرا سن من اقتضای تصدی این پست را نداشت و من جوان‌ترین رئیس دبیرستان آن زمان بودم. نهایتاً نتوانستم در آن سمت باقی بمانم و علاقه و عشق به تدریس باعث شد تا از سمت خود استعفا بدهم و به تدریس در دبیرستان بازگردم. ضمن آن که از سال ۱۳۳۰ به دانشکده ادبیات وارد شده و در سال ۱۳۳۴ به اخذ لیسانس ادبیات نایل آمدم.

س. ش: آیا در این زمان مجرد بودید؟

م. پ: خیر، در همان سال ۱۳۳۴ امر ازدواج با خانم شایسته پیش آمد. همسر من نیز به کار تدریس مشغول بودند و همزمان در دانشگاه ملی دوره فوق لیسانس رشته زبان انگلیسی را می‌گذرانیدند.

## برپایی اولین گروه فرهنگی و تجدید نظر در نظام آموزشی کشور

در این زمان به اتفاق چند تن از یاران فرهنگی اقدام به برپایی اولین مجتمع یا گروه فرهنگی در تهران نمودیم و من مدیریت عامل این مجتمع را به عهده گرفتم. به تدریج کارم رو به فزونی گذاشت.

س. ش: تصور می‌کنم در آن سال‌ها هنوز فکر تشکیل یا برپایی چنین گروه‌های فرهنگی در جهت آماده‌سازی دانش‌آموزان برای شرکت در کنکور و ورود به دانشگاه‌ها بسیار تازه می‌نمود، این اقدام چگونه انجام گرفت و گروه فرهنگی با چه نامی شروع به کار کرد؟

م. پ: بله این اولین گروه فرهنگی بود که به نام استاد شه‌ریار نامگذاری شد. از سویی در «مجله مهرگان» که ارگان انجمن معلمان کشور بود مقاله مفصلی نوشتم که در آن به برنامه‌ریزی آموزش و پرورش و نحوه تهیه و توزیع کتب آموزشی کشور سخت انتقاد کردم، اما در برابر هر یک از انتقادات به ارائه پیشنهاد پرداختم. چون از همان زمان معتقد بودم که انتقاد بدون پیشنهاد سودی نخواهد بخشید. انتشار این مقاله باعث شد که فکر بازخوانی و تجدید نظر در امور آموزشی و نحوه تهیه و تدوین کتب آموزشی در سطح گسترده‌ای در جامعه فرهنگی آن زمان بازتاب گسترده‌ای یافت و سرانجام موجب شد که اندیشه تغییر برنامه‌ها و کتاب‌های آموزشی تحقق پیدا کند و منجر به ایجاد یک نظام نوین آموزش و پرورش در سطح مملکت گردد و بالطبع من هم یکی از طراحان برنامه‌ریزان این نظام بودم.

س. ش: اگر ممکن است در این خصوص بیشتر توضیح دهید. به گمانم در اثر تدریس چندین و چند ساله به این مهم دست یافتید و یا در بحبوحه تحصیل و طی مدارج آموزشی



به این نیاز و تجدید نظر پی بردید؟

م. پ: کتب آموزشی آن زمان بیست و پنج سال یا یک ربع قرن قبل نوشته شده بود و همچنان تکرار می‌شد - کتاب‌ها و محتوای آن‌ها به هیچ وجه پاسخگوی مقتضیات جامعه آن روز نبودند و نیازمندی‌های آینده کشور را نیز تأمین نمی‌کردند و اصولاً هدف از انتشار آن کتب در واقع جمع‌آوری مطالب و در کنار هم قرار دادن آن‌ها بود بدون آن که صلاحدید و برآیند آموزشی آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد.

برای انجام این مهم من به اتفاق چند تن از همکاران کارآزموده در رشته‌های فیزیک - ریاضیات و شیمی به چند کشور اروپایی اعزام شدیم و در آنجا از نزدیک هدف‌های آموزشی آنان را بررسی کردیم - کتاب‌هایی را که براساس اهداف نوشته شده بودند مطالعه کردیم - حتی مدتی سر کلاس‌های آنان نشستیم و روش‌های تدریس آنان را فرا گرفتیم و پس از بازگشت به ایران در اداره مطالعات و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش که جدیداً احداث شده بود، مشغول به کار شدیم.

س. ش: پس بنا بر طرح شما، اجرای این برنامه که در حقیقت موج جدیدی از تحولات آموزشی را به دنبال داشت، به متصدیان امور سپرده شد. ممکن است به وزیر آموزش و پرورش یا حامیان و دست‌اندرکاران نیز اشاره‌ای بفرمایید؟

م. پ: وزیر وقت آموزش و پرورش آقای دکتر پرویز نائل خانلری بودند که صمیمانه در انجام این مهم ما را یاری می‌کردند. برای انجام این برنامه ما ابتدا به کمک متخصصین امر هدف‌های آموزشی از سال اول ابتدایی تا مقطع دانشگاه را تعیین کردیم. سپس به برنامه‌ریزی پرداختیم و با دقت و سواس بسیار این برنامه‌ها را که کاملاً جدید و نو بودند، ارائه دادیم.

پس از پی‌ریزی برنامه‌های آموزشی متصدیان امور از ما خواستند که کتاب‌ها را نیز طرح‌ریزی کنیم زیرا که ما به خوبی از نحوه آموزش و ارائه مفاد آن آگاهی داشتیم و این امر برای دیگران امری غیرممکن می‌نمود، به ناچار نوشتن کتاب‌ها را آغاز کردیم تا آنجا که با دقت نظر و با تکیه بر مبانی علمی این کتاب‌ها با کتب آموزشی کشورهای اروپایی برابری می‌کردند.

گام بعد همزمان با تهیه و تدوین کتاب‌ها، برای معلمان نیز کتاب راهنمای معلمین را تهیه و همراه کردیم زیرا که می‌بایستی دانستنی‌های بیشتری در اختیار ایشان قرار می‌گرفت تا در جهت ارائه مطالب به دانش‌آموزان آنان را کمک و مساعدت کند.

س. ش: اگر به خاطر داشته باشم کتاب‌ها به ناگهان تغییر شکل و فرم یافت و حتی کتاب‌های تاریخ و جغرافیا در قطعی بزرگ‌تر و با نقش و نگاری زیبا و چشمگیر تهیه می‌شد که برای دانش‌آموزان جلوه دیگری پیدا کرد.

م. پ: بلی. نقاشی و به تصویر کشیدن مطالب همه کتاب‌ها توسط نقاشان ماهری چون آقای زمان

زمانی که در مؤسسه انتشاراتی فرانکلین به کار مشغول بودند، صورت می‌گرفت که انصافاً ایشان در کار خویش زبردستی قابل‌تحسینی را ارائه دادند. پس از آن که کتاب‌ها آماده شدند، ضمن توزیع در سراسر کشور به بعضی از کشورهای همسایه چون افغانستان نیز ارسال گردید.

**س. ش:** معمولاً هر کجا که سخن از تغییرات و جابه‌جایی است گروهی به مقابله و مخالفت می‌پردازند، زیرا با آنچه که طی سال‌ها عادت کرده‌اند، حاضر به قبول تغییرات و یا جایگزینی آن نخواهند بود. آیا این وضعیت در امر کتب آموزشی نیز پدید آمد؟

**م. پ:** بلی. ما به مشکلی برخوردیم و آن این که معلمین با وجود در اختیار داشتن «روش تدریس» همچنان از تدریس کتب جدید استقبال نمی‌کردند و بر این نظر بودند تدریس این کتب آسان نیست



آن هم به این دلیل که هنوز به خواندن کتب راهنمای تدریس اقدام نکرده بودند و یا این که مردم اصولاً نسبت به پدیده‌ی جدید «دیر پذیرند». بنابراین برای رفع این مشکل به تشکیل کلاس‌های کارآموزی اقدام نمودیم. در تهران معلمان ضمن خدمت به مراکز آموزشی مربوطه مراجعه می‌کردند و ما در آنجا کتاب‌ها را برایشان تدریس می‌کردیم و در این کار موفق شدیم، زیرا این مرتبه تبادل نظر به صورت زنده و همزمان صورت می‌گرفت و راه حل تنها مراجعه به کتاب نبود. برای معلمان شهرستان‌ها نیز کلاس‌های کارآموزی تابستانی ترتیب دادیم که در ایام تعطیلات تابستانی به این مراکز اعزام می‌شدند.

**س. ش:** با این توضیحات این اقدام اساسی جامه عمل پوشید و تحولی بی‌سابقه در امر آموزش حاصل شد.

**م. پ:** کتاب، حتی اگر در هزاران موضوع مختلف هم نوشته شود به طور اجماع خوب است. اما مثلاً نمی‌توان گفت کتابی که پیرامون تاریخ نوشته شده یا کتابی که در مورد هنر به رشته تحریر

درآمده حتماً لازم یا مورد نیاز است. ولی کتب درسی «کتاب‌های آدم‌سازی» هستند. کتبی هستند که جامعه و نسل آینده به آن‌ها تکیه دارند و از ویژگی خاصی برخوردارند. بنابراین حقیقتاً در آن زمان انقلابی آموزشی رخ داد. پیش از آن کتب آموزشی هدفی را دنبال نمی‌کردند، ولی کتب جدید با هدف نگاشته شدند. البته در انجام این مهم از هیچ کوششی فروگذاری نکردیم. در آن زمان آقای دکتر مشایخی ریاست «تربیت معلم» را عهده‌دار بودند و من با حضور در مرکز تربیت معلم روش‌های تدریس نوین را به معلمان آغاز کردم و پس از چندی توفیق و پیشرفت این تحول و دگرگونی را به خوبی احساس می‌کردیم.

**س. ش:** با همه این اوصاف رمز موفقیت چنین پروژه عظیم و متحولی را ارزیابی می‌کنید؟

**م. پ:** من فکر می‌کنم موضوع انتقاد من از برنامه‌های آموزشی همراه با پیشنهاد ارائه شده راهگشای این طرح و توفیق آن بود زیرا که این انتقاد از صمیم قلب و بدون هیچ مداخله‌ای ارائه شده بود و در برابر آن پیشنهاداتی سازنده و معقول و قابل دسترس و اجرا ارائه شده بود.

**س. ش:** در این میان با اجرای این طرح آیا شما قادر به پیگیری هدف‌های آموزشی خودتان شدید؟

**م. پ:** خیر، زیرا که در مدت تدریس در دبیرستان‌ها، مدیریت «مجتمع فرهنگی شهریار» را نیز عهده‌دار بودم، کتاب‌هایی را نیز در دست تألیف و انتشار داشتم؛ بنابراین زندگی شلوغی داشتم ولی آتش عشق به ادبیات همچنان در دلم زبانه می‌کشید. بنابراین در پی یافتن راه حل برآمدم. در این اثناء دریافتم که طبق مقررات وزارت آموزش و پرورش به ازای افزایش سنوات خدمت دبیران از تعداد ساعات تدریس ایشان کاسته می‌شود و من به حد نصاب هفته‌ای ۱۸ ساعت تدریس رسیده بودم. البته چون کلاس‌های سال آخر دبیرستان‌ها از چند شعبه تشکیل می‌شد، دبیرستان‌ها هر کدام دو تا سه شعبه را به یک کلاس تبدیل می‌کردند. من از حسن شهرتی در تدریس برخوردار بودم، شایعه عضویت هم به عنوان طراح سؤالات نهایی و یا ریاست شعب امتحانات نهایی و همچنین انتشار کتب تست‌های کنکور پزشکی برای ورود به دانشکده پزشکی و آمادگی فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها پخش شده بود. طبق برنامه چند شعبه شدن، همه دانش‌آموزان را در سالن اجتماعات دبیرستان گرد هم می‌آوردند و به‌قولی من با «دو کلاس یکی» به تدریس می‌پرداختم. به همین دلیل ساعات تدریس کم شدند. علاوه بر این دو دوره نیز مشاورت آموزشی وزارت آموزش و پرورش را عهده‌دار بودم، با این اوصاف سال‌ها شبانه‌روز به کار مشغول بودم و بیش از ۴ ساعت نمی‌خوابیدم. از دیدار دوستان و آشنایان و برخورداری از تعطیلات برای مدتی بسیار طولانی نیز محروم بودم، در پایان دوره فوق لیسانس و در سال ۱۳۴۸ شادروان دکتر سعید نفیسی، استاد راهنما و مشاور برای پایان‌نامه دکترای ادبیات تعیین شدند و موضوع رساله تحقیقی نیز «دگرگونی و تطور هزار سال شعر فارسی» (از رودکی تا شعرای معاصر) عنوان گردید که علاوه بر شاعران این دوره بایستی دگرگونی عوامل سیاسی- محیطی- اجتماعی و اقتصادی آن ایام را بررسی و نقد کنم. یعنی کاروانی از دیوان شعر

را تحقیق می‌کردم که این کار را با کمک گرفتن از کتابخانه شادروان سعید نفیسی - شادروان حاج حسین آقاملک (که بعدها کتاب‌هایشان را به دانشگاه هدیه کردند) و بالأخره کتابخانه‌های مجلس شورای ملی- کتابخانه دانشکده ادبیات و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به پایان برسانم. این‌ها مواردی بودند که مرا سخت به خود مشغول کرده بودند.

**س. ش: چه سالی به دفاع از پایان‌نامه خود پرداختید و اعضای کمیته نظارت چه کسانی بودند؟**

**م. پ:** حدود سال ۱۳۴۸ بود. علاوه بر دکتر نفیسی، دکتر بدیع‌الزمان فروزانفر و دکتر لطفعلی صورتگر اساتیدی بودند که دفاعیه من از دانشنامه‌ام در حضور ایشان صورت گرفت. دانشنامه‌ام با نظر خوبی پذیرفته شد و در همان جلسه بنا به پیشنهاد اساتید حاضر در جلسه، من به سمت استادیار دانشکده ادبیات به همکاری دعوت شدم و به تدریس «سبک‌شناسی نظم و نثر پارسی» پرداختم که آن را تا احراز استادی دانشگاه همچنان دنبال کردم.

**س. ش: جمعاً چند سال به تدریس در دبیرستان و سپس مرکز تربیت معلم و آن‌گاه**

**دانشگاه پرداختید و در چه زمان بازنشسته شدید؟**

**م. پ:** تدریس در دانشکده ادبیات تا سال ۱۳۵۴ ادامه یافت تا آن که به تقاضای شخصی بازنشسته شده به اتفاق خانواده به انگلستان عزیمت کردیم. مدتی در انگلستان به کار اسکان و تحصیل و مراقبت فرزندانم پرداختیم که همسرم در همه امور مرا یاری و همراهی می‌کرد.

**س. ش: فعالیت‌های علمی و آموزشی شما در انگلستان چگونه بود؟**

**م. پ:** در زمان اقامت در انگلستان مجالی پیدا کردم تا به منابع و مآخذ تصوف و عرفان ایران دست یابم و تحقیقی درباره یافتن سرچشمه عرفان ایران و حکمت اشراق سهروردی را به انجام برسانم. ضمناً این ایام فرصتی مناسب بود برای استراحتی هر چند موقت پس از آن همه گرفتاری و مشغله‌ای که در ایران پشت سر گذارده بودم.

**س. ش: بنابراین مدت زیادی در انگلستان توقف نداشتید؟**

**م. پ:** خیر، در سال ۱۹۸۲ عازم آمریکا شدیم.

## وجدان بیدار

از زمان ترک ایران آنچه را که در دل داشتم و مرا می‌آزرد، این بود که با خود می‌گفتم که در دانشکده‌های مجهز کشورم درس خوانده‌ام؛ دانشگاهی که با چه هزینه هنگفتی ساخته شده و استادانی را که با چه هزینه‌ای به خارج اعزام شده و با تخصصی در خور به ایران بازگشته و مرا آموزش داده‌اند - آن همه کتابخانه‌های مجهز و عظیمی که نیازهای علمی و پژوهشی را فراهم می‌آورند - آن همه آزمایشگاه‌های مجهز با امکانات گسترده آموزشی که با پول مردم مملکت پرداخت شده و یا از طریق منابع زیرزمینی و یا مالیات‌های مردم تأمین شده و بسیاری دیگر مزایایی که برای تحصیل و پرورش من فراهم آمده بود، حال چه پاسخی به این همه امکانات داده بودم؟ با استفاده از تمام این

مزایا و دستیابی به مدارج عالی آموزشی مملکت را ترک کردم بدون آن که بازده و خدمتی در خور، ارائه داده باشم. به همین جهت وجدانم در عذاب بود و به خود می‌گفتم که اگر تدریس کرده‌ام - حق‌التدریس گرفته‌ام، اگر کتابی را تألیف کرده‌ام حق‌التألیف گرفته‌ام، پس آنچه را که از مردم ایران به رایگان اخذ کرده‌ام چه می‌شود؟ این را شاید بر حسب اتفاق و شانس به حساب آورد ولی انصافاً از زمانی که پا به مدرسه گذاردم تا زمانی که دوران تحصیلات دانشگاهی را به پایان بردم دیناری هزینه پرداخت نکرده‌ام. شاید تنها یک یا دو ریال بابت تمبر پستی برای الصاق روی دانشنامه‌ام پرداخت کرده باشم. حال مقایسه کنید با مخارجی که امروزه خانواده‌ها برای تحصیل فرزندانشان با آن روبه‌رو هستند؟ البته چنین هزینه‌ای در آن زمان هم کمابیش وجود داشت، ولی شاید در مورد من استثنائاً اتفاق افتاده باشد. بنابراین بدهکاری خود را جبران نکرده با کوله‌باری از بدهی به این‌جا آمده‌ام. در انگلستان نتوانستم کاری انجام بدهم ولی با مهاجرت به آمریکا و حضور گسترده موج عظیم مهاجران و جامعه ایرانی با همسرم به گفت‌وگو نشستیم که شاید در این‌جا قادر شوم تا بدهی خود را به هموطنانم بپردازم.

خانم من در روزهای اول ورود به لس‌آنجلس اقدام به تأسیس «کانون زبان و آموزش فارسی» کرد که این اولین مؤسسه آموزش زبان فارسی برای محصلین ایرانی بود که از ایران آمده بودند و بیم آن می‌رفت که زبانشان را فراموش کنند، بعد از ظهرها در مدرسه «روزولت» در ساتامونیکا به برپایی پنج کلاس ابتدایی و سه کلاس دوره راهنمایی همراه با حضور معلمین خاص خودش اقدام کردیم و من نیز اموری را که مربوط به BOARD OF EDUCATION می‌شد پیگیری می‌کردم. آموزش تمام معلمین را هم که انتخاب کرده بودیم، به عهده من بود و آن‌ها را در مدتی کوتاه آموزش می‌دادم. ایرانیان مقیم لس‌آنجلس از این اقدام استقبال شایانی به‌عمل آوردند. علاوه بر آموزش زبان - سنت‌ها و فرهنگ ایرانی را به شاگردان می‌آموختیم؛ بدان معنی که در طی یک سال ضمن برپایی (عید نوروز - جشن مهرگان - چهارشنبه‌سوری و...) در سالن اجتماعات مدرسه آنان را به برپایی این آئین و مراسم تشویق و ترغیب می‌کردیم. برپایی چنین مراسمی مستلزم کوشش و فعالیت گسترده و همه‌جانبه بود چون علاوه بر اجرای رقص‌ها، به آداب و سنن و به تصویر درآوردن آنان، مثل سفره هفت‌سین، می‌پرداختیم. (دانش‌آموزان را به صورت هفت‌سین تزئین می‌کردیم) و بر روی صحنه آن‌ها با اشعاری که انتخاب شده بود سفره هفت سین را به نمایش می‌گذارند. شهرت این نمایش‌ها بجایی رسید که BOARD OF EDUCATION ترتیبی اتخاذ کرد تا دانش‌آموزان آمریکایی نیز با حضور در این مراسم با فرهنگ و سنن ایرانیان آشنا شوند. برنامه‌ها به حدی مورد توجه قرار می‌گرفت که با محدودیت جا، صندلی‌های سالن نمایش برچیده می‌شدند و دانش‌آموزان فشرده روی زمین می‌نشستند و برنامه‌ها را تماشا می‌کردند. فعالیت چشمگیر مدرسه ایرانی تا دوازده سال مستمراً ادامه یافت تا آن که متأسفانه همسرم در سال ۱۹۹۴ درگذشت.

س. ش: بنابراین فعالیت‌های شما محدود به برگزاری کلاس‌های تفسیر مثنوی مولانا و شرح

### غزلیات حافظ گردید؟ ممکن است از نحوه تشکیل آن بفرمایید.

**م. پ:** بله، اما پیش از آن همزمان آموزشگاه کلاس‌های تفسیر مثنوی و غزلیات حافظ را بر پا کرده بودم. منتهی در ابتدای امر و تشکیل کلاس‌ها از تمام شعرای متقدم و متأخر چه آنان که اشعار کلاسیک بسرایند و چه آنان که نوپرداز باشند - گذشته از آن که اشعاری عارفانه و عاشقانه داشته باشند - بدون هیچ محدودیتی از هر گروه در جلسات عصر پنجشنبه بدان‌ها می‌پرداختم ولی همیشه غزلی از حافظ در کلاس قرائت می‌شد زیرا که نازک‌بینی‌ها و وسعت نظر و هنر حافظ چنان در من رسوخ کرده بود که نمی‌توانستم از آن بگذرم. اما در کنار اشعار حافظ، با توجه به فرصت و وقت کلاس به خواندن یک یا دو شعر از دیگر شعرا نیز بسنده می‌کردم. گاه‌گاهی نیز از مثنوی مولانا داستانی می‌خواندم و یا از دیوان کبیر بهره می‌جستم.

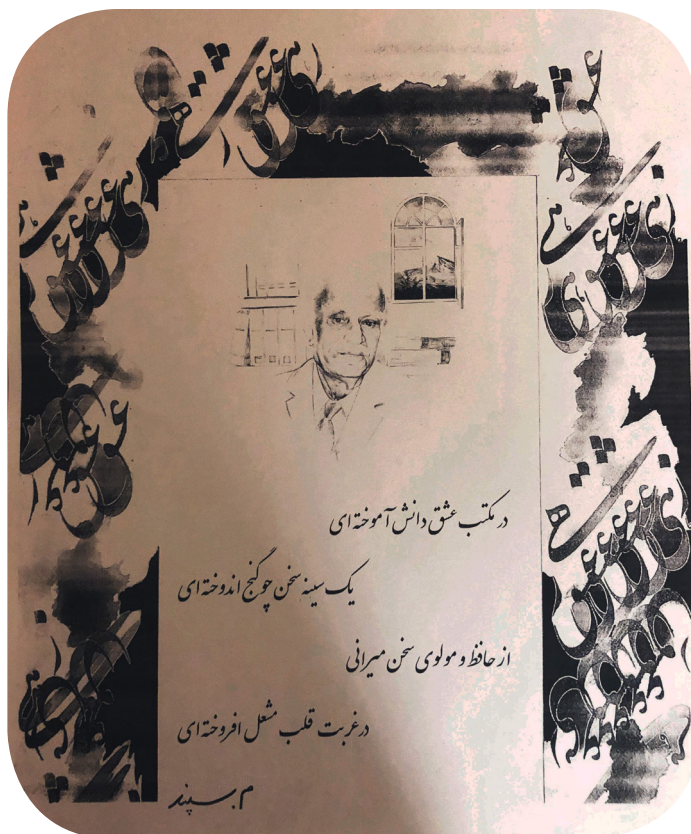
### س. ش: اختصاص کلاس به داستان‌های مثنوی و غزلیات حافظ چگونه رخ داد؟

**م. پ:** زمانی دوستانی پیشنهاد کردند که اگر امکان داشته باشد کلاس را به «عرفان» مختص کنیم و بیشتر به جنبه‌های عرفانی بپردازیم، زیرا که اینان اعتقاد داشتند که دیوان و کلیات سایر شعرا و ادبا را می‌توان از کتابخانه‌ها یا سایر منابع و مراجع تهیه کرد و اگر با اشکالی مواجه شدند می‌توانند از من راهنمایی و کمک بگیرند. در حالی که حتی در خواندن مثنوی یا غزلیات حافظ به دشواری و با اشکال روبه رو هستند. از این‌رو در جهت برآوردن این خواست از آن پس به دیگر شاعران نپرداخته و کلاس را به مولانا و حافظ منحصر نمودم.

### س. ش: فرآیند برگزاری این کلاس‌ها را نزدیک به ربع قرن چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**م. پ:** با همه این اوصاف و با امکانات قلیلی که در اختیار داریم، شکرگزارم که خداوند مرا یاری کرد که از عهده این مهم برآیم و خوشحالم از این که بدون هیچ گونه منت و توقعی از کسی، توانسته‌ام بدهی و دین خود را به هموطنانم به افساط پنجشنبه تا پنجشنبه بپردازم، گو این که اگر تا پایان عمر نیز این کار را پی بگیرم. بدهی خویش را تمام و کمال واریز نکرده‌ام و هنوز همچنان مدیونم و دین من همچنان باقی است. به هر روی این کاری بود که قادر به انجامش بودم «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید». همان‌گونه که می‌دانید این کلاس‌ها به گونه‌ای برگزار می‌شود که در به روی همگان باز است - از هر گروه و دسته‌ای - با هر اندیشه‌ای - ایده ثولوژی - مذهب - مرام و پایه‌ای از دانش با هر پایه‌ای از ادراک در این کلاس حضور دارند.

آنان که چندین کتاب عرفانی خوانده - در کلاس‌های عرفانی و تفسیر آن شرکت کرده و یا آنان که حتی یک کلمه از مبانی عرفانی را نمی‌دانند (ایرادی به اینان نیز وارد نیست) زیرا که زندگیشان به گونه‌ای رقم خورده که در این مسیر قرار نگرفته‌اند - حال اگر این دو گروه را در برابر یکدیگر قرار دهیم بایستی به حد وسط و میانگین آن برسیم. چه باید کرد، باید روشی را برگزید که در پایان هر جلسه همگی راضی و خشنود از کلاس بیرون بروند - این کاری سخت و مشکل است، قصدم آن نیست که مثنی بر کسی بگذارم ولی تا کسی این کار را انجام نداده باشد نمی‌داند که چقدر این



کار سخت و مشکل است. من به طور کلی از بازدهی معنوی این کلاس راضی هستم و با توجه به بافتی که این کلاس دارد، خوشوقتم که بسیاری از دوستان اذعان دارند که در اندیشه و زندگی ایشان تأثیرگذار بوده و در جهت آرامش زندگی ایشان مؤثر واقع شده است - در پایان کلاس برخی حتی به شوخی می‌گویند: تو ما را مست می‌کنی و من به آنان گوشزد می‌کنم که مواظب رانندگی‌تان باشید.

س. ش: از فعالیت‌ها و نحوه همکاری با انجمن استادان و پژوهشگران ایرانی نیز شمه‌ای بفرمایید.

م. پ: از بدو تاسیس این انجمن تا آنجا که ممکن بوده با ایشان و از روی علاقمندی همکاری کرده‌ام. زیرا که این انجمن بدون هیچ گونه تعلق خاطر و تعصبات سیاسی، مذهبی و غیره و لزوماً بر پایه اصالت فرهنگی و اجتماعی به انجام اموری در خور تأمل و تقدیر پرداخته است که از جمله اعطای بورس‌های تحصیلی به دانش آموزان و دانشجویانی بوده که نیازمند همراهی و مساعدت مالی و آموزشی بوده‌اند. در هر سال تحصیلی با دقت بسیار این دانشجویان را در هر مرحله انتخاب می‌کنند و با تشریفات گسترده، با حضور خانواده و جامعه علمی، بورس تحصیلی را در اختیار ایشان قرار می‌دهند. انجمن با بهره‌وری از دهش‌های مردم نیکوکار، از بخشش‌های بنیادهای عام‌المنفعه و ایران دوستان به تامین مخارج و بورس‌های تحصیلی اقدام کرده است. همچنین به دو

یا سه نفر از کسانی که در بالا بردن دانش و ارتقا علمی جامعه، با اختراع و اکتشافی در خور تأمل یا به هر عنوان موجبات کسب آبرو و حیثیت برای جامعه ایرانی را فراهم آورده‌اند لوح تقدیری اعطا می‌نماید که از جمله می‌توان به لوح قدردانی به «پروفسور ابوالقاسم غفاری» استاد بنام ریاضی و فیزیک که با انیشتین همکاری داشته و یا «پروفسور احسان یارشاطر» که به برپایی دانشنامه ایرانیکا همت نموده‌اند، اشاره کرد. بالاخره آن که یک‌بار نیز «به اشتباه» (تاکید از دکتر پاکروان) این لوحه به من تعلق گرفت، زیرا که بدون ریا و از صمیم قلب می‌گویم که «خدمتی بسزا بر نیامد از دستم» هر چند این لوحه را پذیرفتم و سپاس بجای می‌آورم.

### تو نیستی

تو نیستی که ببینی چگونه عطر تو در عمق لحظه‌ها جاریست  
 چگونه عکس تو در برق شیشه‌ها پیداست  
 چگونه جای تو در جان زندگی سبز است  
 هنوز پنجره باز است  
 تو از بلندی ایوان به باغ می‌نگری  
 به درخت‌ها - چمن‌ها و شمعدانی‌ها و به آن نسیم شیرین ، به آن ترنم مهر  
 به آن نگاه پر از آفتاب می‌نگرم  
 تو نیستی که ببینی چگونه می‌گردد نسیم روح تو در باغ بی‌جوانه من  
 چراغ ، آینه ، دیوار بی تو غمگین‌اند  
 تو نیستی که ببینی چگونه با دیوار به مهربانی یک دوست با تو می‌گویم  
 تو نیستی که ببینی چگونه دور از تو به روی هر چه در این خانه است ،  
 غبار سربی اندوه بال گسترده است  
 تو نیستی که ببینی دل رمی‌ده من به جز یاد تو همه چیز را رها کرده است  
 غروب‌ها، غریب در این رواق نیاز، پرنده ساکت و غمگین ، ستاره بیمارست  
 دو چشم خسته من در این امید عبث  
 دو شمع سوخته جانی همیشه بیدار است  
 تو نیستی که ببینی

سروده فریدون مشیری در وداع با دکتر عبدالحسین زرین کوب